

توافق دوحه: آتش‌بسی کاذب یا مقدمه‌ای برای تجزیه
خونین افغانستان؟

کابل، ۲۱ اکتبر ۲۰۲۵ - در حالی که دیپلمات‌های قطری و ترکی در دوحه با لبخندهای ساختگی دست می‌فشارند و از "صلح پایدار" دم می‌زنند، واقعیت میدانی در مرزهای افغانستان و پاکستان چیز دیگری فریاد می‌زند: توافق آتش‌بس ۱۸ و ۱۹ اکتبر نه پلی به آرامش، بلکه تله‌ای برای تسلیم طالبان قندهاری و جرقه‌ای برای انفجار داخلی است. این سند، زیر فشار بمباران‌های هوایی پاکستان از ۹ اکتبر - که بیش از ۲۰۰ کشته و صدها زخمی در کابل، خوست، جلال‌آباد و پکتیکا برجای گذاشت - امضا شد، و حالا پاکستان آن را به "مهار کامل TTP" مشروط کرده، گویی اسلام‌آباد ارباب کابل است. اما بررسی موشکافانه این توافق، از ریشه‌های قومی تا لایه‌های ژئوپلیتیک، نشان می‌دهد که این "آتش‌بس فوری" نه پایان جنگ مرزی، بلکه ابزاری برای نفوذ خارجی، تضعیف داخلی و غارت منابع است. پاکستان با شرط‌بندی روی ناتوانی طالبان در کنترل TTP، این توافق را به شمشیری دو لبه تبدیل کرده: یا کابل تسلیم شود و برادران جهادی سابق را

سرکوب کند، یا بهانه‌ای برای حملات بیشتر فراهم آید. گزارش‌های تازه از الجزیره و رویترز تأیید می‌کنند که این توافق شکننده، فقط تعویقی برای بحران بزرگ‌تر است - بحرانی که قدرت‌های منطقه‌ای از آن برای تقسیم افغانستان بهره می‌برند. این گزارش، لایه به لایه این بازی کثیف را می‌شکافد، بر پایه بیانی‌های رسمی، و تحلیل‌های کارشناسی، و هشدار می‌دهد که بدون قیام محلی علیه این توطئه‌ها، خاک افغانستان به میدان کشتار تبدیل خواهد شد. مردم مرزی، از پشتون‌های شرقی تا کشاورزان شمالی، نباید منتظر کابل یا اسلام‌آباد بمانند - زمان شکستن زنجیرها فرا رسیده.

زمینه درگیری: تنش‌های قومی و ایدئولوژیک که توافق را از پایه سست می‌کند

درگیری‌های اکتبر ۲۰۲۵، شدیدترین از زمان بازگشت طالبان به قدرت در ۲۰۲۱، ریشه در لایه‌های عمیق قومی، ایدئولوژیک و اقتصادی دارد. تحریک طالبان پاکستان (TTP)، با حدود ۳۰ هزار جنگجو، از پایگاه‌های شرقی افغانستان مانند کنر و ننگرهار برای حملات علیه اسلام‌آباد استفاده می‌کند - حملاتی مانند کمین ۸ اکتبر در وزیرستان شمالی که ۱۱ سرباز

پاکستانی، از جمله دو افسر، را کشت. پاکستان، با اتهام "هم‌دستی طالبان با TTP"، از ۹ اکتبر بمباران‌هایی را آغاز کرد که زییح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان، آن را "نقض مستقیم حاکمیت و شروع جنگ توسط پاکستان" خواند. اما لایه قومی این بحران را پیچیده‌تر می‌کند: TTP، عمدتاً پشتون‌تبار، از شبکه‌های قبیله‌ای مرزی مانند یوسفزی و آفریدی برای نفوذ بهره می‌برد، که این تنش را به شورش‌های داخلی در هلمند، قندهار و پکتیا می‌کشاند – جایی که قبیله‌های ضدطالبان، با حمایت ضمنی سرویس اطلاعاتی پاکستان (ISI)، آماده بسیج خاموش هستند.

لایه ایدئولوژیک نیز حیاتی است: طالبان و TTP هر دو ریشه در ایدئولوژی سلفی دارند و سال‌ها "برادران جهادی" بوده‌اند، اما توافق دوحه آن‌ها را به خیانت متقابل وادارد. در پستی خانم لینا روزبه، هشدار می‌دهند: "طالبان هرگز TTP را متوقف نمی‌کند؛ آن‌ها ایدئولوژی مشترکی دارند، و حذف طالبان تنها راه است." پاکستان، با سابقه طولانی حمایت از طالبان (از ۱۹۹۶ تا ۲۰۲۱)، حالا از این ایدئولوژی برای "بسیج خاموش" استفاده می‌کند: نه ارتش منظم، بلکه

شبه‌نظامیان ضد طالبان مانند جندالله و لشکر جنگوی (بازسازی شده از ۲۰۲۴) را به مرزها می‌فرستد تا طالبان را از درون تضعیف کند. این استراتژی، بخشی از برنامه بلندمدت ISI برای "تقسیم کنترل" است: جنوب تحت طالبان ضعیف، شرق تحت نفوذ پاکستان، و خلأ برای رقبایی مانند روسیه در شمال. گزارش‌های ACLED نشان می‌دهد TTP بیش از ۱۰۰۰ عملیات از خاک افغانستان انجام داده، و حالا با ادعای ۱۴ حمله کوچک مقیاس در ۱۹ اکتبر (عمدتاً در مناطق قبیله‌ای پاکستان)، توافق را به چالش کشیده. این حملات، که سلیم مهسود در X توصیف کرده، نشان‌دهنده این است که TTP توافق را "farce" می‌داند و آماده تشدید جنگ است.

لایه اقتصادی را نیز نباید نادیده گرفت: پاکستان، با بدهی‌های خارجی هنگفت، چشم به معادن لیتیوم هلمند (ارزش بیش از ۱ تریلیون دلار) و تجارت مرزی (۲ میلیارد دلار سالانه برای طالبان) دوخته، و از توافق برای فشار بر کابل استفاده می‌کند. در مقابل، طالبان، که اقتصادشان وابسته به این مرزها است، مجبور به امتیازدهی شده - امتیازی که نه تنها TTP را

خشمگین می‌کند، بلکه جوامع محلی مرزی را به قربانیان اصلی این بازی قدرت تبدیل می‌سازد.

ساختار توافق: بندهای شرطی که بطلان حقوقی و تسلیم را تحمیل می‌کند

توافق دوحه، که متن کاملش هنوز محرمانه مانده، توسط قطر (با منافع نفتی در خلیج) و ترکیه (همسو با ناتو در منطقه) میانجی‌گری شد و بر پایه بیانیه‌های جداگانه دو طرف استوار است. بندهای کلیدی، طبق بیانیه‌های رسمی از زبیح‌الله مجاهد و خواجه محمد آصف:

-آتش‌بس فوری و ممنوعیت اقدامات خصمانه: توقف کامل حملات متقابل از ۱۸ اکتبر، ابتدا ۴۸ ساعته و سپس تمدیدشده برای مذاکرات. آصف، وزیر دفاع پاکستان، آن را به "توقف هر حمله‌ای از خاک افغانستان" مشروط کرده: "همه چیز به این بند بستگی دارد، و هر چیزی از افغانستان نقض مستقیم است." -مهار تروریسم فرامرزی: طالبان متعهد به جلوگیری از استفاده خاک افغانستان علیه پاکستان شده؛ پاکستان قول احترام به "تمامیت ارضی متقابل" داده. این بند، عملاً سرکوب TTP را تحمیل می‌کند - گروهی که

رهبران‌اش، مانند محمد خراسانی، در ۲۰ اکتبر تهدید به حمله به کابل کردند اگر طالبان "ضد پاکستان عمل کند". مجاهد تأکید کرده: "خاک افغانستان علیه هیچ کشوری استفاده نخواهد شد"، اما شواهد میدانی خلاف آن را نشان می‌دهد.

-حل دیپلماتیک و مکانیسم نظارت: جلسات پیگیری در ۲۵ اکتبر (۳ عقرب) در استانبول برای ایجاد ابزارهای اجرایی و "تضمین پایداری آتش‌بس در شیوه‌ای قابل اعتماد". عدم اشاره مستقیم به خط دیورند، اما تعهد به "روابط همسایگی سازنده و احترام به حاکمیت".
-حمایت از غیرنظامیان و زیرساخت‌ها: ممنوعیت هدف‌گیری نیروهای امنیتی، غیرنظامیان یا تأسیسات حیاتی یکدیگر.

از منظر حقوقی، این توافق کاملاً باطل است: طبق ماده ۵۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۹، هر سندی که تحت تهدید نظامی فوری (مانند بمباران‌های ۹ اکتبر) امضا شود، فاقد اعتبار است. ملا محمد یعقوب مجاهد، وزیر دفاع طالبان، در مصاحبه با الجزیره تأیید کرده: "ما حمله نکردیم؛ پاکستان جنگ را شروع کرد و مرزهای ما را نقض کرد"، و تأکید کرده که دیورند "مرز خیالی"

است و در توافق بحث نشده. پاکستان از این سند برای پرونده‌سازی در شورای امنیت سازمان ملل استفاده می‌کند - اتهام نقض قطعنامه ۲۵۹۳ (ممنوعیت استفاده خاک افغانستان برای تروریسم)، که می‌تواند به تحریم‌های تازه علیه رهبران قندهاری (مانند مسدود کردن دارایی‌ها و محدودیت‌های سفر) منجر شود. جان اچکزئی در X هشدار داده: "طالبان توافق دوحه را خیانت کرده‌اند، و جهان افغانستان را نادیده گرفته - تروریست‌ها در حال جمع‌آوری برای حمله‌ای مانند ۹/۱۱ هستند." عربستان و شورای همکاری خلیج (GCC)، که ۲۰ اکتبر از توافق استقبال کردند، نقش دیپلماتیک را ایفا می‌کنند، اما در عمق، با پاکستان همسو هستند تا طالبان را منزوی سازند.

لایه‌های پنهان اقتصادی نیز آشکار است: پاکستان، با بهره‌برداری از این شرط‌ها، دسترسی به منابع افغانستان را هدف قرار داده، در حالی که طالبان، با اقتصاد وابسته به مرزها، مجبور به عقب‌نشینی ایدئولوژیک شده - عقب‌نشینی که TTP را به شورش وادارد و جوامع محلی را در فقر و خشونت رها کند. گزارش (۲۰۲۴) USIP هشدار می‌دهد که TTP تهدیدی

رو به رشد است، با دسترسی به خاک افغانستان، و توافق دوحه فقط این تهدید را به داخل افغانستان می‌کشاند. سلیم مهسود تأکید کرده که با وجود توافق، TTP حملاتش را ادامه داده، که این نشان‌دهنده شکست فوری آتش‌بس است.

نفوذ روسیه و ISIS-K در شمال: خلأ ژئوپلیتیک برای غارت و تصرف:

در حالی که توافق دوحه طالبان را به جنوب و شرق می‌خکوب می‌کند، شمال افغانستان - شهرهای تخار، بدخشان و کندز، غنی از گاز (۱۶ میلیارد مترمکعب)، اورانیوم و لیتیوم - به میدان ISIS-K (داعش خراسان) تبدیل شده. گزارش DNI (مارس ۲۰۲۵) نشان می‌دهد ISIS-K با صدها حمله در ۲۰۲۵ (از جمله ۱۳۰ کشته در مسکو مارس ۲۰۲۴ و کشتن خلیل‌الرحمان حقانی در بمب‌گذاری اخیر)، پایگاه‌هایش را در شمال بازسازی کرده. روسیه، که از می ۲۰۲۵ "حمایت امنیتی علیه ISIS-K" به عنوان "دشمن مشترک" پیشنهاد داده، از این خلأ برای تصرف استفاده می‌کند: نیروهای واگنر به مرز تاجیکستان نزدیک شده، و تجارت نفت در برابر لیتیوم (از ۲۰۲۲) را گسترش می‌دهد.

لایه ژئوپلیتیک عمیق‌تر است: روسیه ضعیف‌شده پس از اوکراین، شمال را به عنوان "حیات خلوت آسیای مرکزی" می‌بیند، با حمایت ضمنی چین برای راه ابریشم شمالی. گزارش (۲۰۲۵) DIA پیش‌بینی می‌کند طالبان کنترل را حفظ خواهند کرد اما در مبارزه با ISIS-K شکست می‌خورند، که این به روسیه بهانه می‌دهد برای دخالت مستقیم. طالبان، با ایدئولوژی ضد داعش، مجبور به جنگ شمالی می‌شود - جنگی دو جبهه‌ای که توافق دوحه، با مشغول کردنشان به پاکستان، آن را تسهیل می‌کند. CFR و FPRI هشدار می‌دهند: "ISIS-K تهدیدی فراتر از منطقه است، و طالبان ناتوان از مهارش هستند"، که این شمال را به باتلاق قومی (تاجیک، ازبک، هزاره) بدل می‌سازد، جایی که مردم محلی بدون حمایت مرکزی، قربانی تصرف روسی می‌شوند.

ویدیوی اخیر در یوتیوب از استیمسون (اوت ۲۰۲۵) تأکید می‌کند که فشار پاکستان بر طالبان برای مبارزه با TTP، آن‌ها را از شمال غافل می‌کند، و روسیه از ISIS-K به عنوان بهانه استفاده خواهد کرد.

پرونده‌سازی سازمان ملل و انزوای طالبان: زنجیره‌ای
از خیانت‌های بین‌المللی:

پاکستان، با استفاده از توافق، پرونده‌ای در شورای
امنیت علیه طالبان تشکیل می‌دهد - اتهام "حمایت از
تروریسم"، که جان اچکزئی آن را "هشدار ۹/۱۱ دوم"
خوانده. گزارشش OIG USAID (دسامبر ۲۰۲۴) نشان
می‌دهد ISIS-K رهبران طالبان مانند حقانی (کاکای
سراج‌الدین حقانی) را هدف قرار داده، که این انزوا را
تشدید می‌کند. ترکیه و قطر، میانجی‌ها، از توافق
استقبال کرده‌اند، اما در عمق، به نفع ناتو عمل می‌کنند
- همان‌طور که راشید احمد چغتایی در X گفته: "این
توافق تاکتیکی است، اما اعتبار طالبان در مهار TTP
زیر سؤال است." این زنجیره، افغانستان را منزوی
می‌کند: طالبان ضعیف، TTP شورشی، روسیه
تصرف‌گر، و پاکستان نفوذکننده.

چشم‌انداز: از تعویق انفجار به قیام محلی علیه
سیستم‌های استعماری
توافق دوحه، با وجود استقبال بین‌المللی، شکننده
است: DW News و ال میادین هشدار می‌دهند "صلح
پایدار بعید است"، و تحولات استانبول در ۲۵ اکتبر

فقط تعویقی برای بحران است. پاکستان، با پرونده سازی در سازمان ملل، طالبان را منزوی می کند؛ TTP شورش می کند؛ روسیه شمال را تصرف می ورزد؛ و ISIS-K از خلأ بهره می برد. این چرخه، افغانستان را به جنگ نیابتی تمام عیار می کشاند - جایی که قدرت های شرقی (روسیه، چین) و غربی (پاکستان، ناتو) منابع را غارت می کنند و مردم را به خاک و خون می کشند.

اما این پایان نیست: جوامع محلی - از مرزنشینان پشتون تا کشاورزان تاجیک و هزاره - می توانند این زنجیرها را بشکنند. مرزهای خیالی مانند دیورند را نادیده بگیرند، شبکه های مقاومت محلی بسازند، و علیه کابل، اسلام آباد، مسکو و دوحه بایستند. بدون اعتماد به دیپلماسی کاذب یا طالبان تسلیم شده، تنها راه، قیام از پایین است - قیامی که این "صلح" دروغین را به خاک بکشد و قدرت را به دست مردم بازگرداند.

تحولات روزهای آینده تعیین کننده است، اما واقعیت تلخ این است: آتش بس دوحه، نه صلح، بلکه مقدمه تجزیه خونین است. زمان عمل فرا رسیده - پیش از آنکه خاکمان را ببلعند.

(کمیل صدیده)

